

انسان‌شناسی و مردم‌شناسی

آندرد ، لوروا- گوران

№۱

تعیین حدود مرز برای علوم انسانی، همانند اکثر علوم زیستی، به قدر کافی مبهم است، اگر به آسانی درباره کانونهای عملکرد این علوم به توافق برسیم، در حالی که به سوی کناره‌های هر رشته می‌رویم، در بیشتر اوقات، بعد از اینکه خیلی از مرز دور شدیم، دیگر آن را نخواهیم شناخت. هر یک از رشته‌های انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، برای اینکه نقش رشته ضمیمه را برای دیگری یا برای دیگران بازی کند، یا برای زایش رشته‌های مختلط نظیر مردم‌شناسی زبانی یا مردم‌شناسی گیاهی، حساسیت ویژه‌ای دارد. اینگونه خصلتها نه از یک حالت آشفتگی بلکه از وحدت موضوع و از انسان، که عمیقاً در یک مورد یا در آن واحد در مواردی چند قابل درک است، برمی‌خیزند. بنابراین محلی برای تأخیر تموجات واژگان، که موقتاً رنگ و آهنگ خوبی به علوم انسانی داده‌اند، وجود ندارد، آنها شاهدهی از یک کوشش پی‌گیر برای تشخیص و درک حرکت پیچیده‌ای از واقعه‌های انسانی هستند و بمحض روشن شدن موضوع، طبیعی خواهند شد. به دلایلی که کاملاً تاریخی نیستند، آرمان معینی از اجتماع بیش از یک قرن است که انسان‌شناسی جسمانی را به مثابه علم نژادها به مردم‌شناسی که

بمنزله علم ملتها (مردم) است پیوند می‌زند و در نتیجه در یک چشم‌انداز تحول و تکامل نیز دیرینه‌شناسی انسانی و مردم‌شناسی گذشته (یعنی پال اتنولوژی palethnologie یا پیش‌از تاریخ préhistoire) را با هم یکی می‌کند. رخدادهای علم معانی، انسان‌شناسی را از معنای بسیار عمومی آن یعنی «علم انسان» به معنای محدودتر یعنی «علم نژادها» سوق داده است، به‌منظور بازگشت آن به تعریف نخستین؛ جهش‌های مشابهی از نظر مفهوم بین مردم‌نگاری و مردم‌شناسی نقش بازی کرده‌اند، که روابط بین آنها روابطی نیستند که مشخص‌کننده رشته‌های متمایزی باشند (همان‌طور که این مسئله در مورد جغرافیا و زمین‌شناسی صادق است)، اما روابطی هستند که به درجات مختلف بین توصیف واقعه‌ها (از نظر مردم‌نگاری) و تهیه تدریجی آنها براساس یک طرح عمومی (از نظر مردم‌شناسی) به چشم می‌خورند. برحسب این آخرین نکته، تموجی بین مردم‌شناسی و انسان‌شناسی به معنای وسیع آن آشکار می‌شود؛ در اصل می‌توان از این تموج flottment در صورتی کاست که، مردم‌شناسی بیانگر خصوصیت گروه‌های انسانی بوده و انسان‌شناسی درباره عمومیت رفتار انسان بحث کند. در چنین چشم‌اندازی مردم‌نگاری واحدهای قومی ویژه، به مردم‌شناسی عمومی منتهی می‌شود و مردم‌شناسی عمومی نیز خواص گروه انسانی را معین می‌کند. انسان‌شناسی عملاً هنوز عمومی‌تر است، اما اگر واقعیت انسانی به‌طریقی غیر از مجرای مربوط به صفات قومی قابل درک و احساس باشد، در این صورت انسان‌شناسی نیز، جز به‌قوانینی که کاملاً نزدیک به چیزی مبتدل و عامیانه هستند منجر نمی‌شود. در واقع، بشریت، در چشم‌انداز علوم که در اینجا مورد توجه است، به‌خودی‌خود قابل درک نیست (و این همان فلسفه است)، اما در خلال رفتار افراد، که در گروه‌های قومی مشخص و متمایزی جای دارند، احساس می‌شود. در نتیجه، رشته ارتباط بین مردم‌نگاری و مردم‌شناسی و نیز بین مردم‌شناسی و انسان‌شناسی به معنای وسیع آن، دقیق و بالنده است.

گرایش دیگری، با منشاء انگلوساکسون، و از طرفی بدون حذف صریح مردم‌شناسی و مردم‌نگاری، واژه «انسان‌شناسی» را به‌منزله مخرج مشترك می‌داند و علوم را به «انسان-شناسی جسمانی، اجتماعی، اقتصادی و غیره» تقسیم می‌کند. این تقسیمات بسیار قابل دفاع هستند جز یکی از بین آنها یعنی انسان‌شناسی فرهنگی cultural anthropology. انسان‌شناسی فرهنگی وابسته به مطالعه واقعه‌های زندگی مادی است و بنابراین جز «قسمتی محدود» از صفات فرهنگی را نمی‌پوشاند. با پذیرفتن این «قسمت» به‌عنوان نکته سهم و اساسی، انسان‌شناسی فرهنگی جز به‌منزله آستری از مردم‌شناسی نخواهد بود که موضوعش دقیقاً تجزیه و تحلیل فرهنگها و تمدنهاست. اگر انسان‌شناسی فرهنگی مشروعاً قادر است که با آگاهی به‌متنوع کردن برچسبها و آیینها پردازد. در عوض، کارش این نیست که واژگان و اصطلاحات مربوط به خطوط مبهم یا مترادف را تغییر دهد. در پایان این آزمایش سریع از مسئله روابط مردم-

شناسی و انسان‌شناسی، به نظر می‌رسد که «انسان» موضوع این دو رشته است، مصالح و لوازم کار، یعنی مصالحی که در تاروپود قومی جای گرفته‌اند، مشابه یکدیگرند، با این وصف، گرایشها به‌طور محسوسی ناهمگرا و متفاوت‌اند: مردم‌شناسی در تحلیل یگانه‌گروه‌انسانی توسعه می‌یابد و انسان‌شناسی، در خلال گوناگونی و تنوع مقوله‌ای از واقعه‌ها، می‌کوشد تا به قوانین کلی که مستقل از پویایی قومی است منتهی شود. نوسان بین این دو قطب، تنوع وضعیت پژوهشگران یا تنوع مکتبها را گزارش می‌دهد؛ آنچه سهم است، استمرار قلمرو به هم پیوسته‌ای است که در آن هر یک، کانون مشاهده و بررسی خود را که به نظرش مساعدتر از همه می‌آید معین می‌کند. برعکس آنچه قابل احترام به نظر می‌رسد، این است که ساختار کلی علوم (که فقط در اینجا مورد نظر است)، جریانهای بزرگ نظری، و اشکال فردی پژوهش با هم مخلوط و یکی شوند. براساس طرح مربوط به ساختار کلی، نظام علمی ما، از قرن هیجدهم، طوری رفتار می‌کند که انگار فقط یک مسئله وجود دارد و آن رشد و توسعه انسان جسمانی به انسان اجتماعی در نژادها و اقوام متحرک در طی زمان است. در حقیقت، تقدم جستن یا پنهان شدن موقتی یک نظام هرچه باشد این مسئله محرز است که انسان‌شناسی جسمانی و دیرینه‌شناسی انسانی، مردم‌شناسی (یا شاخه‌های متفاوت «انسان‌شناسی») و پیش از تاریخ به‌منزله عناصر تشکیل‌دهنده شالوده یک فرهنگ عمومی در گروههای انسانی متنوع هستند. این همان چیزی است که از سازمان آموزشی در کشورهای بیشماری مستفاد می‌شود و به ویژه در فرانسه که در آن انستیتوی مردم‌شناسی تا مرحله ورود به فوق لیسانس تخصصی مردم‌شناسی، پیش از تاریخ یا زبان‌شناسی، پیوستگی این سه رشته علمی و ارتباط آنها را با انسان‌شناسی جسمانی تضمین می‌کند. در سطح فوق لیسانس و دکتری سیکل سوم، تخصص قانوناً شامل یک تفکیک است، اما فراوان دیده شده است که به موضوعات رساله‌ها یا تزهایی برمی‌خوریم که مردم‌شناسی و زبان‌شناسی یا باستان‌شناسی و مردم‌شناسی را با هم می‌آمیزند. در رأس مقررات موجود، تنها کمیسیونی از مرکز ملی مطالعات علمی CNRS، انسان‌شناسی جسمانی، مردم‌شناسی و پیش از تاریخ را گروه‌بندی می‌کند و سرانجام کنگره بین‌المللی علوم انسان‌شناختی و مردم‌شناختی شامل بخشی است که در آنجا موضوعات پیش از تاریخ، در تحت زاویه مردم‌شناختی، مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرند.

انسان‌شناسی جسمانی و مردم‌شناسی

پیوند بین نژاد و فرهنگ، که در شمار زیادی از کارهای مربوط به قرن ۱۸ و ۱۹ روشن شده است، از مدت‌ها پیش در اسطوره‌شناسی به‌وسیله محافل علمی واقعی جا افتاده است. در این باب می‌توان از خود پرسید که آیا مفیدتر آن است که یک مردم‌شناس درباره شکل یک مجموعه

اطلاع کسب کند یا در مورد ریخت شناسی نظام موهای بدن جمعیت‌هایی که مورد مطالعه اوست. در عمل، به استثناء واقعیت موجود، مردم شناسی در سطح نخستین مطالعاتش آموخته است که مسایل انسان شناسی نژادی وجود دارد، او تقریباً در همه موارد در محل تحقیق، صورتبندی و ساخت انسان شناسی جسمانی را، که از طرفی بسیار سطحی باقی مانده است، به کار نمی‌گیرد. امروزه، جز در یک گروه که در آن انسان شناسی تخصص خود را به معرض اجرا می‌گذارد، نمی‌توان ارتباط دیگری بین انسان شناسی جسمانی و مردم شناسی احساس کرد. برعکس، در یک طرح عالی، ارگانیسرها، که برای تدوین طرح‌های یک کار علمی به هم پیوسته فرض شده‌اند، خود نقشی در انتظام پژوهشها بازی می‌کنند: در واقع، اگر ارتباطی بین نژاد و فرهنگ وجود ندارد، از مدتها پیش اهمیت گروه بندی قومی برای تشکیل گروههای ایزوله نژادی *isolats raciaux*^۲ مورد طرح بوده است. به درستی و به دور از آنچه که مربوط به شکل جامعه است، فرهنگ، تعیین کننده حدود و ثغور گروههای انسانی در حالت درون همسری *endogamie* و یکی از عوامل اصلی در ترکیب ژنتیکی اقوام است؛ کارهای واقعی میان رشته‌ای *interdisciplinaire* که قبلاً در این مورد انجام شده‌اند، به مسئله نژاد پرستی دورنمای روشنی می‌بخشند، وانگهی، همسان طور که مشهود است، این مسئله در گذشته به وسیله طلایه داران و مبشران مطرح شده و مستقیماً به مسئله نژاد پرستی مربوط می‌شود. روابط مردم شناسی و انسان شناسی جسمانی در حقیقت واژگونه است، اما ارتباط بین این دو رشته به صورت ناهمگراترین ارتباط در علوم مربوط به انسان باقی می‌ماند.

مردم شناسی و شاخه‌های انسان شناسی

می‌توان از مناسبت ارتباط بین انسان شناسی جسمانی و مردم شناسی در سطح دیگری بحث کرد که به غیر از سطح فرهنگ عمومی و سطح سازواره‌های هم‌نواخت در حد کمال خود است. برعکس، نمی‌توان از خطوطی بحث کرد که در تمام سطوح باعث پیوند آن دسته از رشته‌های علمی است که به مطالعه جنبه‌هایی از زندگی مادی، اقتصادی، اجتماعی و زیباشناختی انسان وابسته‌اند. بنابراین نقطه نظری که شرحش گذشت، گروهی این جنبه‌های متفاوت را تحت مشخصه انسان شناسی (فنی، اقتصادی...) یا تحت مشخصه مردم شناسی (فنی، اقتصادی...) قرار می‌دهند، اما بدون اینکه وابستگیهای توانمندی را که در مجموع باعث پیوند تجلیات زندگی خردمندان شان می‌شوند از نظر دور سازیم، ملاحظه می‌کنیم که علاقه مسلمی در بررسی عمیقانه هر یک از این جنبه‌ها وجود دارد. بنابراین، بر حسب اینکه انسان یا انسانها (انسان شناسی یا مردم شناسی) مورد توجه قرار گیرند و نیز فایده پدیده مورد مطالعه (مثلاً پدیده تکنیکی یا اقتصادی) در حالت

ناب خود هرچه باشد، باید گفت که حفاظت وجدان مشخصی از همبستگیها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از طرفی، اغلب اوقات بارورترین خطوط تفحص و پژوهش با سرزهای موجود بین تخصصها: «مردم‌شناسی گیاهی»، «تکنیک اقتصادی» و «جامعه‌شناسی زبان» منطبق می‌شوند.^۳ همه این ترکیبها حاصل نتایجی هستند که در حقیقت تصویری با دو بعد و شبیح قومی جاننداری از روابط بین دو جنبه از وقایع را از خود مسترد می‌کنند. این روش به‌ویژه و به معنای واقعی خود در مردم‌شناسی بسیار سودمند و از دقت خاصی برخوردار است، زیرا در جوار «قوانین» و «ساختارهای» رها شده از انسان‌شناسی، این روش اجازه تشخیص و درک واژگانی از توازن قومی را می‌دهد که باعث نوسانات و تعدیلات پایدار، بین قلمروهای متفاوت فعالیت گروه انسانی، است.

بهره‌ای که از همبستگی جنبه‌های همزمان synchronique رفتارهای قومی برمی‌خیزد مشکلی ایجاد می‌کند که مربوط به سازمان ناهمزمان diachronique رویدادها است.^۴ مقابله جنبه‌ها منجر به جان دادن واقعه‌ها از طریق زایش بعد دومی می‌شوند؛ این بعد تکمیلی می‌تواند، خواه با در نظر گرفتن توسعه یک جنبه در طی زمان یا بایبگیری همبستگی بین جنبه‌هایی چند از مقیاس زمانی، واجد تحلیل ناهمزمان باشد. کاربرد زمان چه در موعده کوتاهی (مثلاً برای دو نسل) صورت‌گیرد، که مثال فراوان آن را می‌توان در بین ملت‌های بدون خط مشاهده کرد، و یا به یاری تحلیل اسناد تاریخی یا باستان‌شناختی انجام پذیرد، مع هذا خالق تصویری نه تنها قابل لمس بلکه زنده، از جامعه خواهد بود.

آنچه ایده‌آل است تحلیلی کلی از هر گروه انسانی، در آن واحد در انسان‌شناسی جسمانی و در مردم‌شناسی است، که باید در همه قلمروهای فعالیت آن و در تمامیت اعماق زمان: حتی با برگه‌دانه‌های جسیم و کلیه منابع الکترونیکی انجام شود، چنین وضعیتی از مردم‌شناسی، در سالهایی که در آن گروه‌های قومی وجود داشته و هنوز به جریان یکنواخت تمدن صنعتی نگرویده‌اند، باور نکردنی است.

به علت فقدان اطلاعات جامعی که به شالوده بهره‌وری انسان‌شناختی یا مردم‌شناختی کمک خواهد کرد، پژوهش و تفحص [در این مورد] تابع الزامات مربوط به تحلیل جزئی است. هر نسل از پژوهشگران، برای یک مطالعه عمیق و با ترجیح قلمروی از فعالیت‌های انسان، روش خاص خود را دارد؛ نسل بعدی از گودال خارج می‌شود و باز در آن گودالی خاص خود حفر می‌کند و گاه با بهره از این امر دو شاخه بررسی شده قبلی را به هم متصل می‌کند. گاهی اتفاق می‌افتد که پژوهشگران یک عصر که مجذوب گودال حفر شده [فکر خود] شده‌اند، هنگامی که سر بلند می‌کنند دیگر قادر به تشخیص یکدیگر نیستند: انسان‌شناسان جسمانی، دیرینه‌شناسان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، پیش از تاریخ‌شناسان یا انسان‌شناسان با همه فرق جزیشان، از هم ایراد می‌گیرند یا به هم ملحق می‌شوند، اما این مشاجرات یا این الحاقات،

کارشان تنها اثبات صفت منحصر و در عین حال پیچیده پژوهشها درباره انسان و در سوردروش زندگی جمعی اوست. بیش از همه، تغییر شکل‌های مرکب مردم شناسی و شاخه‌های انسان-شناسی صفت لازم بررسیهای مختلف و نیز مقابله همه رشته‌های علمی را در یک سنتز مورد تأیید قرار می‌دهند. سرانجام، مسئله تنها موضوع واحدی است به نام انسان و وابستگی جنبه‌های متفاوتی که جوامع انسانی تقدیم می‌کنند و دقیقاً نتیجه و تأثیرش برپائی متناوب خطوط ارتباط بین رشته‌هایی است که به آن وابسته‌اند.

ترجمه: اصغر عسکری خانقاه

یادداشتها

*- این مقاله از کتاب «le fil du temps» نوشته پروفسور «آندره ، لوروآ-گوران»، انسان شناسی فرانسوی ترجمه شده است:

Leroi- Gourhan, André, : «le fil du temps», Éd. Fayard, 1983.

PP. 243- 248.

۱- ناگفته نگذاریم، آنچه را که آندره لوروآ-گوران- این نامدار مردم شناسی فرانسه- به عنوان انسان شناسی جسمانی تذکر می دهد، مربوط به مکتب قدیم این علم است. می دانیم که «انسان شناسی جسمانی یعنی واژه ای که بیش از همه در کشور فرانسه از آن صحبت شده امروزه جای خود را به انسان شناسی زیستی داده است» که مراد از آن مطالعه خصوصیات زیستی و بدنی، تطور و تکامل انسان و اختلافات زیستی موجود میان انسانهاست. این علم به مطالعه منشاء تغییرات و تفاوت های موجود میان افراد یک گروه از یک طرف و میان گروهها و جمعیت های مختلف انسانی از طرف دیگر می پردازد، در واقع، بعد از تولد انسان شناسی جسمانی به دست «پل بروکا»، تغییراتی در طی زمان و با پیشرفت علم در این رشته به وقوع پیوست و نام آورانی چون: «روبرژسن»، «آلبرژا کار»، «اوژن شرایدر»، «سوتر»، «هانری والوا»، آندره لانگانه، ایو کوپنس و دیگران در کشور فرانسه به تحول و تکامل آن پرداختند و در قلمروهای مختلف ژنتیک جمعیتی، زیست سنجی، انسان سنجی، دیرینه شناسی انسانی... به گسترش دامنه فراگیر علم انسان شناسی زیستی پرداختند و امروزه به لطف علم انسان شناسی زیستی همه مسایل مربوط به جسم انسان از منظرهای مختلف مورد بررسی دقیق پژوهشگران قرار می گیرد. انسان شناسی زیستی به سرعت روبه توسعه است و به رشته های مختلف تقسیم می شود؛ برخی از رشته ها سابقه طولانی دارند و پاره ای جوان هستند. به طور کلی رشته های انسان شناسی زیستی را می توان به شرح زیر خلاصه کرد: استخوان شناسی انسانی، جنین شناسی و رشد و نمو، اکولوژی انسانی، ترکیب و ساختمان بدن، زیست شناسی مولکولی، ژنتیک بیوشیمیایی، ژنتیک جمعیتی، تکامل کوتاه مدت، جمعیت شناسی انسانی، زیست سنجی، دیرینه شناسی انسانی، انسان سنجی، نخستین شناسی، انسان شناسی کاربردی و غیره... م.

۲- مراد از واژه ایزولا isolat، گروه های قومی جدا مانده یا گروهی از افراد

زنده دور افتاده و تنها است. امروزه در مشهورترین مراکز علمی و پژوهشی جهان مطالعه گروههای قومی ایزوله (یا isolat ها) از اهمیت ویژه‌ای برای شناخت گذشته تاریخی اقوام ساکن در یک منطقه برخوردار است و در انسان شناسی زیستی و به ویژه در شاخه پربار آن یعنی ژنتیک جماعات انسانی جای ویژه‌ای را اشغال کرده است.

۳- برای سه‌واژه socio - linguistique, techno- économie ، ethno- botanique برخی از پژوهشگران و مترجمان به ترتیب معانی «گیاه‌شناسی مردمی، مردم‌شناسی-گیاه‌شناسی»، «اقتصاد تکنیکی، تکنیک- اقتصاد» و «زبان شناسی جامعه، جامعه‌شناسی-زبان شناسی» را به کار برده‌اند، ولی در اینجا جهت حفظ قدرت کلام «آندره، لوروآ-گوران»، برای سه‌واژه فوق مفاهیم «مردم‌شناسی گیاهی»، «تکنیک اقتصادی» و «جامعه‌شناسی زبان» اختیار شده است. م.

۴- در واقع، منظور از دو واژه synchronique و diachronique که در اینجا «همزمان» و «ناهمزمان» ترجمه شده است، دو شیوه مطالعه اجتماعی است که بیش از همه مورد کاربرد ساخت‌گرایانی چون «کلود، لوی- اشتروس» بوده است. در مطالعه به روش همزمان یا synchronique، همه عوامل یک پدیده اجتماعی در یک زمان به وقوع می‌پیوندند و در حقیقت هیچگونه ترتب تاریخی ندارد و با کمی احتیاط می‌توان گفت که بدون تاریخ است. در حالی که، در مطالعه به روش ناهمزمان یا diachronique، که برخی از اندیشمندان ایرانی آن را «در زمان» یا «در درازای زمان» ترجمه کرده‌اند، پدیده مورد مطالعه دستخوش تاریخ است و عوامل مختلف آن در طی زمان شکل می‌گیرند، بنابراین، روش مطالعه آن نیز یک‌روش تاریخی است، زیرا در آن همه سلسله حوادث و رویدادها به دنبال هم می‌آیند و بنابراین وقوع آن به زمانی طولانی نیازمند است. م.